

Knowledge of political interpretation
Vol 1, No 1, Autumn 2019
ppt 97-124

Received: 07, OCT, 2019
Accepted: 15, DEC, 2019

Conceptualizing inequality in the opinions of scholars and political philosophers

Mohammad Hossein Mohammadi¹

Abstract

The evolution of definitions of social and political concepts has a long history, and human findings have helped to understand each of these concepts at every stage of human life. Among the key concepts of social science and politics, inequality, due to its contentious nature, has been well-read and defined by scholars and philosophers. The radical and sometimes intermittent changes in the political structure of governments have created the need to pay attention to this concept in the minds of scholars, each defining it according to the political and social conditions of each. Inequality in definition has a great deal of conceptual connotation with the two concepts of poverty sometimes brought to justice and sometimes to poverty, but never synonymous. This paper meaningfully deals with the conceptual evolution of inequality and its derivatives in philosophers' opinions from ancient Greece till now and by trying to provide the latest definitions, it proposes targeted actions to address it, in line with the latest definitions.

Key words: Inequality, Political Thought, Class, Justice

¹ PHD student in International Relations, University of Tehran, TEHRAN, IRAN
M.Mohammadi@Ut.ac.ir

مفهوم سازی نابرابری در آراء اندیشمندان و فلاسفه سیاسی

محمد حسین محمدی^۱

چکیده

تحول در تعاریف مفاهیم اجتماعی و سیاسی، پیشینه ای به درازای تاریخ دارد و یافته های بشری توانسته است در هر دوره ای از حیات بشری، به درک درست هریک از این مفاهیم کمک کند. در میان مفاهیم کلیدی علم اجتماع و سیاست، نابرابری به دلیل سرشت منازعه برانگیز آن آمادگی بسیاری برای تعریف و بازتعریف از سوی اندیشمندان و فیلسوفان داشته است. تغییرات بنیادین و گاه متناوب در ساخت سیاسی حکومتها، ضرورت توجه به این مفهوم را در ذهن دانشمندان هر دوره به وجود آورده و هر یک آن را به اقتضای شرایط سیاسی و اجتماعی هر دوره تعریف کرده اند. نابرابری در تعریف بستگی مفهومی زیادی با دو مفهوم فقر گاه به عدالت و گاه به فقر نزدیک می شود اما هیچگاه مترادف آنها نبوده است. این مقاله به شکل هدفمند، به سیر تحول مفهومی نابرابری و مشتقات آن در آراء فلاسفه از یونان باستان تا کنون پرداخته و تلاش می کند با ارائه آخرین تعاریف، کنشهای هدفمندی را برای رویارویی با آن، متناسب با آخرین تعاریف عرضه کند.

واژه گان کلیدی: نابرابری، اندیشه سیاسی، طبقه، عدالت.

^۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

مقدمه

برابری و نابرابری همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های بشری مطرح بوده است. گاه دستاویز رهبران سیاسی و اجتماعی برای شوراندن طبقه‌های اجتماعی و گاه موضوع بحث و مطالعه اندیشمندان در برهه‌هایی از تاریخ بوده است. این موضوع در بستری از محیط‌های فرهنگی و اجتماعی ناهمگن، موجب شده است که این پرسش کلیدی پیوسته در ذهن دانشمندان شکل گرفته و تقویت شود که اساساً برابری چیست؟ آیا انسانها دارای استحقاق برابر هستند و اگر هستند چرا دارای استعداد و برخورداری برابر نیستند؟ معیارهای جامع برای سنجش و ارزیابی میزان برابری در یک جامعه چیست؟ و اینکه چرا به رغم همه تلاشها برای ایجاد برابری، همچنان نابرابری دغدغه اصلی اندیشمندان است؟

اهمیت موضوع نابرابری و تاثیر آن بر مقولاتی از جمله امنیت جهانی، رفاه بشری و توسعه انسانی موجب شد تا واکاوی و مفهوم سازی آن در ادوار مختلف تاریخی، مورد توجه اندیشمندان و فلاسفه قرار گیرد.

تحقیق درباره نابرابری همواره مورد توجه بوده است و آثاری با این مضمون به شکل جداگانه یا به عنوان فصلی از یک کتاب، توسط دانشمندانی از جمله ارسطو، افلاطون، جان استیوارت میل، آدام اسمیت، ریکاردو و کارل مارکس، پیربوردیو و دیگران نوشته شده است. تحولات بنیادین در نظام بین‌الملل که با پایان جنگ جهانی دوم شتاب به خود گرفت موجب شد توجه به این مقوله با افت روبرو شود. یک دلیل مهم توجه کمتر به این مقوله را می‌توان درگیری جوامع غربی برای بازسازی و خروج از وضعیت بحرانی زمان جنگ دانست. لیکن نابرابری از ربع چهارم قرن بیستم و از سال ۱۹۷۵ به بعد دوباره در کانون توجه محافل علمی و بین‌المللی قرار گرفت. در این دوره، یک دلیل توجه دوباره سیاستمداران و اندیشمندان به ضرورت توجه به نابرابری و تعدیل آن، خطری بود که می

توانست از جانب آن، روند شتابان رشد اقتصادی جهانی بویژه رشد اقتصادهای بزرگ را تهدید کند.

با اینهمه در هیچ دوره ای از تاریخ نبوده است که به فراخور شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر حیات بشری، تعریفی از مفهوم نابرابری در متن یا حاشیه آثار مکتوب و شفاهی اندیشمندان علوم سیاسی دیده نشود. همانند هر مفهوم کلیدی دیگری در تاریخ اندیشه و فلسفه سیاسی، سرشت منازعه آفرین نابرابری موجب شده است که درک یکسانی از آن به دست داده نشود؛ با این حال واکاوی معنای آن در طول اعصار و قرون می تواند به شناخت درست از آن در عصر حاضر کمک کند.

واژه شناسی

گام نخست شناخت هر مفهوم می تواند، یافتن ریشه لغوی آن باشد؛ نابرابری، شکل متضاد واژه برابری است که با پیشوند "نا" که در زبان فارسی، مخالف ساز است، ایجاد شده است. در لغت نامه دهخدا در صفحه ۷۸۹ جلد ۱۰ در مقابل واژه نابرابری چنین آماده است: «برابری، یکسانی و تساوی تعریف شده است.»

معادل انگلیسی نابرابری نیز در دایره المعارف های مشهور تعریفهایی متفاوت دارد. از آن جمله می توان به دایره المعارف بریتانیکا اشاره کرد که نابرابری را چنین تعریف کرده است:

"نابرابری در آمدی در اقتصاد، شکاف چشمگیر در توزیع درآمد میان افراد، گروه ها، جمعیتها، طبقات اجتماعی یا کشورهاست".

دیگر اشکال نابرابری همانند نابرابری ثروت، قدرت سیاسی و جایگاه اجتماعی را شامل می شود. آنچه روشن است نابرابری می تواند در دو شکل کمی و کیفی مورد ارزیابی قرار گیرد. به عنوان نمونه این مفهوم در ریاضی می تواند به یکسان نبودن دو کمیت یا مقدار اطلاق شود که کاملاً قابل محاسبه و تفسیر ناپذیر است. اما در شکل دیگر

نابرابری می توان به میزان رفاه یا برخورداری یک فرد یا اجتماع از امکان خاصی اشاره شود که لزوما بدون تبدیل آنها به متغیرهای کمی قابل محاسبه نبوده و ماهیتا به شکل کیفی درک می شوند.

نکته دیگری که درباره نابرابری باید مد نظر قرار گیرد نزدیکی مفهومی آن با مفاهیمی چون عدالت و طبقه است. موضوعی که گاه موجب می شود درک هر یک از این مفاهیم نیازمند توجه به مفهوم دیگری باشد. با این حال با وجود نزدیکی مفهومی این سه واژه، تعریف دقیق هر یک از آنها نشان می دهد این سه مفهوم صرفا به موازات یکدیگر حرکت و تنها می توانند به توضیح دیگری کمک کنند و هرگونه برداشتی مبنی بر یکسانی و یگانگی مفهومی آنها منتفی است.

به عنوان نمونه، شاخص های بنیادینی برای ایجاد یک طبقه اجتماعی وجود دارند که درآمد، شغل و سطح تحصیلات از جمله شاخص های اصلی آن به شمار می روند نیز در تعریف خود هرچند به نابرابری نزدیک می شود اما ماهیتی هنجاری داشته و نمی تواند تناظری دقیق با سرشت عینی و مادی نابرابری داشته باشد. (کوئن، ۱۳۹۲: ۱۷۸)

نابرابری و برآمدن خورشید اندیشه در عهد باستان

اگر یونان عهد باستان را سرزمین طلوع اندیشه و فلسفه بدانیم، سخنی به گزاف نگفته ایم. یونان این عنوان را بیش از هرچیز، مدیون ظهور چهره های اندیشه ورز و فلاسفه ای همچون سقراط، افلاطون و ارسطوست؛ موضوعی که بازگشت به آراء این چهره های نافذ در واکاوی بنیانهای اندیشه های بشری ناگزیر است.

نوپایی پردازش فلسفی مفاهیم در عهد باستان موجب می شد تا همانگونه که پیشتر گفته شد توضیح آنها گاه با مفاهیم نزدیک بیامیزد. افلاطون با تاثیرپذیری از بیان کالیکلس سوفسطایی، دو نوع عدالت را در عصر خود شناسایی کرده بود، عدالت مردم ساز و عدالت

طبیعی، بر این پایه، کمبود همه نظام های سیاسی از تضاد غیر قابل علاج نابرابری قانونی و نابرابری طبیعی ناشی می شود. (ناموسکا و برتو، ۱۳۷۷: ۴۷)

تناظر عدالت و نابرابری، در این توضیح منقول افلاطون خودنمایی می کند. وی در جای دیگری به مفهوم طبقه نیز رجوع می کند تا فرض در هم آمیختگی مفاهیم عدالت، برابری و طبقه را که پیش از این بیان شد، تقویت کند. افلاطون در کتاب جمهور، مشهورترین کتاب خود، بر طبقه و قشر بندی اجتماعی صحنه گذاشته و با متمایز کردن شیوه توزیع و مبادلات کالاهای مورد نیاز قشرهای مختلف، عملاً آغاز پذیرش نابرابری را در اندیشه سیاسی کلید می زند. بواقع در شهر کامل افلاطون، اصل عدم تساوی حاکم است به این معنا که پایگاه و موقعیت سیاسی شهروندان با هم فرق دارد و این فرق ناشی از تفوق فضیلت در طبقات بالاتر است. (فاستر، ۱۳۵۸: ۱۲۴)

این موضوع در آراء فیلسوف سوم از سه گانه فلاسفه یونان باستان به شکلی بیان شده است که نشانگر تکمیل آراء استادان وی است. ارسطو، با بیان اینکه در همه کشورها سه عنصر وجود دارد، هر جامعه را متشکل از سه قشر خیلی غنی، خیلی فقیر و متوسط دانسته با توضیح قشر بندی و نابرابری از این راه، تغییر جایگاه و طبقه را امری ناممکن می داند. (رفیع پور، ۱۳۷۸: ۴۵۷). ارسطو که می توان گفت آرایش بیش از افلاطون و ارسطو بر شکل دهی به دیدگاه پسینیان موثر بوده است در کتاب سیاست، با اشاره به عنصر فضیلت، آنرا معیاری برای نابرابر بودن شهروندان بر می شمارد. وی می نویسد:

"مساوات، چیزی نیست جز رفتار همانند درباره اشخاص همانند، هر حکومتی که بر پایه عدل ساخته نشده باشد، پایدار نخواهد بود." (فاستر، الف، ۱۳۵۸: ۲۳۳)

این تعریف وی از واژه مساوات یا برابری هرچند به تعریف عدالت نزدیک می شود اما وقتی سخن از برخورداری از عنصر فضیلت به شمار می آید، نقش کلیدی برابری خودنمایی می کند. در حقیقت، ارسطو، رفتار مساوی که در تناظر با مفهوم عدالت است را تنها با

کسانی درست می‌داند که فضیلت برابر دارند و تناظر مفهومی این جمله اخیر با مفهومی جز برابری نمی‌تواند باشد.

با شکست آتن و پایه ریزی تمدن روم، نام فلاسفه ای همچون سیسرون، بر زبانها می‌افتد. نظریه "مساوات بشر" وی شاید نخستین دیدگاه مستقل و مدون درباره برابری انسانهاست. وی در ذیل این نظریه چنین می‌نویسد:

"تعریف یکسان که بر همه انسانها اطلاق شدنی است وجود دارد و این خود دلیل کافی است بر اینکه هیچگونه اختلاف نوعی میان یک انسان و انسان دیگری وجود ندارد." (فاستر، ب، ۱۳۵۸:۳۲۶-۳۲۷)

اما نکته ای را که باید در درک این نظریه از نظر دور نداشت، برابری طبیعی است و مهم است که بدانیم این موضوع با برابری امروزی که در ارتباط مستقیم با خواست بشری و زمینه ساز بسیاری از مکاتب سیاسی معاصر از جمله کمونیسم یا لیبرال دموکراسی است، شباهتی ندارد.

آغاز قرون وسطی و آغاز دوران چیرگی دین بر فلسفه

نزدیک به ۴۰۰ سال بعد، آگوستین قدیس در دیدگاهی که به شدت از شخصیت دینی او متأثر است، نابرابری انسانها را تاوان گناهکاری آنها می‌داند و در کتاب مشهور شهرخدا، مفصل به این موضوع اشاره می‌کند. وی با صحه گذاردن بر مالکیت انسانی بر دیگری، در عمل نابرابری را به عنوان حکمی الهی، تبیین می‌کند و در بیانی تمثیلی با ترجیح بندگی انسان بر بندگی معصیت، به ترغیب بندگان برای بندگی اربابان خود تا زمان به سر آمدن دوران نابرابری می‌پردازد. وی در کتاب شهر خدا می‌نویسد:

"حواری مسیح به بندگان هشدار می‌دهد که از اربابان خود اطاعت ورزند و با گشاده رویی و حسن نیت کمر به خدمت اربابان ببندند، تا زمانی که این دوران نابرابری به سر آید و چیرگی بشر بر بشر پایان گیرد." (فاستر، ب، ۱۳۵۸:۳۵۸)

در فاصله نزدیک به ۸ قرن از آگوستین تا توماس آکوئیناس، نظام فلسفی روشن و قابل اتکایی شکل نگرفت و قانون بنیادین طبیعت و برخی اصول مشتق شده از آن همانند اصل مساوات میان مردمان همچنان در میان اندیشمندان نافذ بود. آکوئیناس که در اصل یک الهی دان بزرگ بود، نظرات و اندیشه های پراکنده تا آن زمان را در مجموعه واحدی متشکل ساخت تا امروزه به لطف خدمات وی، برداشت دقیقتری از کلیات افکار مسلط بر قرون وسطی میسر باشد. با این حال لقب اولین متفکر سیاسی عصر جدید به نیکولو ماکیاوولی تعلق گرفت با دسته‌ای از اندیشه های تازه و کاملاً بیگانه با سده‌های میانه، گام بلندی در تجدید حیات علمی و فلسفی اروپا برداشته شود.

پس از وی، نخستین برداشتها و اشارات دقیق در عصر جدید را می توان در آثار ژان بدن دید. بدن در مهمترین اثر خود یعنی شش کتاب جمهوری یا شش رساله در باب حیات سیاسی، برابری افراد را صرفاً در حوزه وظایف شهروندی پذیرفته و با تاختن بر برابری، آنرا پایه اغتشاش و جنگ های داخلی می داند. از نگاه این اندیشمند فرانسوی، مفهوم نابرابری ذیل مفهوم شهروندی، وظایف و حقوق آن تعریف می شود. وی با این جمله که اساس شهروندی بر برابری حقوق نیست بلکه تعهدی میان رعیت و ارباب است، نشان می دهد تا چه حد نابرابری را فی ذاته برای دولت خطرناک می داند. (جونز، الف، ۱۳۷۶: ۶۸۳-۶۸۴)

دیدگاه بدن آشکارا در تقابل با دولت تساوی طلبان است و طبقه بندی دقیق و پر شمار وی از افراد اجتماع نیز دلیل دیگری بر پذیرش و البته ضرورت وجود نابرابری در اجتماع از نگاه وی است.

اما توماس هابز، نویسنده کتاب مشهور لویاتان، بزرگ‌ترین و نخستین اثر فلسفه‌ی سیاسی، دیگر فیلسوف سده شانزدهم میلادی است که همزمان با بدن می زیسته است. وی با رجوع به قانون طبیعی، انسانها را در قوای بدنی و استعدادهای فکری مساوی می داند اما با این حال به کل، تفاوتها میان آدمیان را آنقدر قابل توجه نمی داند که یکی داعیه برخوردار از امتیاز را نسبت به دیگری داشته باشد. نکته جالب اینجاست که وی نقطه

عزیمت خود را برای توضیح مفهوم تاریخی انسان گرگ انسان، برابری فکری انسانها قرار می دهد و با پیوند دادن برابری توانها به برابری امیدها برای دست یافتن به یک هدف واحد، فرضیه انسان، گرگ انسان را توجیه می کند. به باور وی، انسانها با آگاهی و یقین به برابری امید در دستیابی به چیز واحدی، برای آن می جنگند و اینگونه است که دشمن هم می شوند. (جونز، الف، ۱۳۷۶: ۷۷۶)

جان لاک، همانند هابز در محیط پر آشوب انقلاب های انگلستان ظهور کرد، با این حال در دیدگاهی عمیقاً متفاوت با آنچه وی درباره سرشت انسان می گوید دارد. لاک در کتاب مشهور خود با عنوان دو رساله در باب حکومت، برابری طبیعی نوع بشر را مورد تاکید قرار می دهد و می نویسد:

"برابری آن است که هر فرد در قیاس با افراد دیگر از حق مساوی برخوردار باشد." (جونز، الف، ۱۳۷۶: ۸۳۴)

و در عین حال به رغم فرض مقدماتی خود مبنی بر برابری کامل انسانها در طبیعت، نبوغش را برای توجیه توضیح و تقسیم نابرابر نعمتهای دنیوی به کار می بندد. به نظر می رسد لاک و هابز، این دودانشمند هم عصر، در نگاه نخست دیدگاه یکسانی به ماهیت نابرابری دارند اما ادامه مسیرشان از هم جدا شده به نتایج کاملاً متفاوتی می رسند.

در همین دوره است که فرانسوا ماری آروئه ملقب به ولتر فیلسوف و نمایشنامه نویس فرانسوی، در کتاب مشهور خود با نام قاموس فلسفی، در بخش مساوات می نویسد: «عدم مساوات در هر جامعه ای ضروری است تا آنجا که مردم، مردم هستند و زندگی مبارزه و تنازع است ریشه کن ساختن این نابرابری خیلی مشکل است.» آنها که می گویند مردم با هم برابرند اگر مقصودشان این است که در حق و آزادی و تصرف اموال خود و در حمایت قوانین با هم برابرند بالاترین حقیقت را گفته اند، ولی "برابری" هم طبیعی ترین و هم خیالی ترین چیزهای عالم است و مردم یک مملکت نمی توانند همه در یک قدرت با هم مساوی باشند.» (دورانت، ۱۳۵۷: ۳۳۸)

از مرگ لاک در سال ۱۷۰۴ تا انتشار کتاب سرمایه کارل مارکس در سال ۱۸۶۷، در مدت بیش از ۱۶۰ سال دانشمندان بزرگی زیسته اند که مونتسکیو، ژان ژاک روسو، آگوست کنت و جان استوارت میل از جمله تاریخ سازترین آنها هستند. اما در حوزه اقتصاد تاثیرگذاری، نقش آدام اسمیت، اقتصاددان اسکاتلندی قرن هجدهم، انکار ناشدنی است. وی را پدر و بنیانگذار سرمایه داری و بازار آزاد می دانند. اسمیت برای سالها و حتی اکنون نیز به دلیل پشتیبانی از حرص و آز و باور به وجود دست نامرئی بازار مورد انتقاد بوده است با این حال تفکرات وی تا سالها مسیر حرکت اقتصادی جوامع غربی را مشخص می کرده است. آثار اسمیت نشان می دهد در نگاه وی رفع فقر، عنصری محوری به شمار رفته و از پرداختن مستقیم به موضوع نابرابری در آثار وی خبری نیست با این حال، وی آشکارا با اختلافات نسبی درآمدی مردم نه تنها مشکلی نداشت بلکه یکی از مدافعان جدی آن نیز به شمار می رفت. او مدعی بود ثروت بزرگ معدود افراد جامعه - دستکم از لحاظ مادی و البته در دراز مدت - عموما به سود سایر افراد است. مصرف آشکار ثروتمندان، بهره وری را تشویق می کند و برای بسیاری از افراد اشتغال ایجاد می کند. از این سطور چنین می توان دریافت که از نگاه اسمیت، درجه ای از نابرابری مزایای اقتصادی را در بر دارد. به جرات می توان ادعا کرد که این نگاه اسمیت به موضوع نابرابری، یکی از ابعاد مغفول اندیشه اقتصادی وی است. این نکته را باید در نظر داشت که دغدغه های وی از دغدغه های غالب درباره نابرابری متفاوت است. امروزه هنگامی مردم نگران نابرابری هستند، عموما نگران کم شدن رشد اقتصادی یا مختل شدن حقوق شهروندی خود هستند اما از نگاه اسمیت، نابرابری اقتصادی بیشتر همراهی احساسی مردم را در قبال پولداران بر می انگیزد و مردم را به سمت تحسین آنها سوق می دهد. به رغم تولید دانش فراوان تا این دوره تاریخی، انتشار کتاب سرمایه توسط مارکس بود که نابرابری را به دغدغه محوری اندیشمندان تبدیل کرد و آنرا به کانون توجه محافل علمی آورد. به زعم مارکس، کمونیسم می توانست اهداف موعود انقلاب کبیر فرانسه، آزادی، برابری و برادری را

یکجا تحقق بخشد. از نگاه مارکس و دوست و همکارش انگلس، اختلافات عظیم ثروت و رفاه موجود در اروپا موجب می شد سخن از آزادی و برادری مضحکه ای بیش نباشد، اما با تحقق برابری اقتصادی که کمونیسم وعده آنرا می داد آزادی و برابری راستین خود به خود به دست می آمد. منشاء نابرابری مد نظر مارکس در انباشت سرمایه در دست صاحبان صنعت نهفته است، هرچند وی به دیگر نشانه های نابرابری از جمله آمار مرگ و میر کودکان در مناطق مختلف شهر لندن نیز نگاهی دارد اما در کل از دریچه کمونیسم مد نظر مارکس، سیاست در حاشیه و اقتصاد محور به شمار می آید. با این حال پایه های سیاسی مکتب کمونیسم قابل چشم پوشی نیستند. مارکس و انگلس، چهار موضوع شامل تصورمادی تاریخ، پیکار طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا و در نهایت دولت و جامعه بی طبقه را به عنوان اصول محوری اندیشه کمونیسم به مخاطبان معرفی می کنند. هر چند برآیند این چهار مفهوم به تخطئه قشر بندی و نابرابری در برخورداری از ابزار تولید باز می گردد اما این دو در ذیل تصور مادی از تاریخ، ریشه های پدیدار شدن نابرابری را توزیع ثروت و همراه آن تقسیم اجتماع به طبقات گوناگون بر اساس چستی و چگونگی تولید می دانند. (لین و لنکستر، ۱۳۷۶: ۱۳۲۴-۱۳۲۸)

مارکس و انگلس در کتاب مشهور ایدئولوژی آلمانی، برای تبیین بیشتر اندیشه خود از مفهوم محوری آشنایی بهره می گیرند که همان دموکراسی است؛ موضوعی که شاید در نگاه نخست کمی غریب به نظر می رسد.

آنها می نویسند: دموکراسی در مسیر پیکار طبقه کارگر با بورژوازی بسیار اهمیت دارد، دموکراسی به معنای برابری است، اهمیت عظیم پیکار پرولتاریا برای برابری و اهمیت برابری در مقام شعار، اگر در مسیر الغای طبقات باشد معنا دارد و گرنه دموکراسی به تنهایی صرفاً صوری است. (مارکس و انگلس، ۴۲)

توانایی و ظرفیت کمونیسم در تحول در باورهای فلسفی بشر قرن نوزدهمی چنان بود که تا سالها بعد اثرات آن در نظریه پردازی ها قابل مشاهده بود. در این میان، فابین ها

نخستین گروه از متفکران سیاسی بودند که با نقد آموزه های مارکس و انگلس، نابرابری را بازتعریف کردند. فابیانسم جنبشی سوسیالیستی در انگلستان بود که در سال ۱۸۸۴ با تلاش سیدنی وب و بئاتریس وب موجودیت یافت و بعدها چهره های مشهوری از جمله برنارد شاو به آن پیوستند. واکنش مسالمت جوینانه و تدریجی جامعه در برابر مالکیت انحصاری و در نتیجه پیشرفت دموکراسی سیاسی و تطبیق اصول دموکراسی بر اقتصاد و توسعه مالکیت کلی و تغییر نظر نسبت به اخلاق اجتماعی و احساس مسئولیت در برابر منافع عمومی در مقابل انقلاب پرولتاریا در مقابل بورژوازی مد نظر مارکس، از این مکتب سوسیالیستی ماهیتی متفاوت ساخت. از این رو طبیعی است که رویکرد دو دیدگاه فابیانستی و مارکسیستی به مفاهیمی همچون نابرابری تفاوت‌های تامل برانگیزی داشته باشد. برنارد شاو، یکی از صریح ترین دیدگاه‌های فابین ها را درباره نابرابری بیان می کند.

وی می نویسد:

"سوسیالیسم، یا به معنای برابری درآمدهاست یا اصلا معنایی ندارد." (لین و لنکستر، ۱۳۷۶:۱۵۴۷)

اما همه اظهارنظرهای فابین ها به این شکل رادیکال نبوده است، مطالعه دیدگاه‌های سیدنی وب در مورد پاداش کار در دولت سوسیالیستی آینده، نشان دهد که وی بصورت غیر مستقیم به ضرورت از میان رفتن نابرابری اشاره کرده است.

الکسی دو توکویل متفکر، تاریخدان، حقوقدان و فیلسوف فرانسوی که تقریباً هم عصر مارکس و انگلس می زیسته است را بیشتر به دلیل نگارش کتابی تحت عنوان تحلیل دموکراسی در آمریکا می شناسند. عمده آراء وی درباره نابرابری نیز در همین کتاب آورده شده است و می توان خلال مطالبی که وی در تحسین برابری فرصتها در ایالات متحده آن زمان، نگاشته است، دیدگاه وی در باره این مفهوم را دریافت. توکویل که اصالتاً به طبقه اشراف تعلق داشت، در خلال سالهای فعالیت علمی و سیاسی خود، اصل برابری را همچون یک دلیل و برهان متقن در نظر داشت.

توکویل به آنچه اخلاقیات مسیحی می خواند ایمان داشت: ایمان به برابری طبیعی، برادری انسانها و حق آزادی یکسان ناشی از آنها. (سیندنتاپ، ۱۳۷۴: ۳۹)

دوتوکویل معتقد بود که مساوات برای بشریت یک سرنوشت محتوم است که گریزی از آن نیست. وی حس مساوات طلبی را قوی ترین انگیزه انسان می شناخت و در این اندیشه بود که چگونه می توان آزادی و برابری را بهم پیوند داد. توکویل همواره تلاش بوریون ها برای بازگرداندن اشرافیت و امتیازهای آنها به جامعه آن روز فرانسه مورد نقد قرار می داد. در حقیقت، توکویل قائل به سهم برابر بود و آنها مهمترین محرک برابری اجتماعی می دانست. (سیندنتاپ، ۱۳۷۴: ۶۱)

توکویل در دیباچه کتاب دموکراسی در آمریکا چنین می نویسد: "در میان چیزهای تازه ای که در آمریکا نظر من را جلب کرد هیچکدام به اندازه مساوات و برابری امکانات افراد در من تاثیر نگذاشت." (دوتوکویل، ۱۳۴۷: ۵۹)

در واقع قیاس اخلاق مسیحی با مساوات مدنی، شالوده بحث توکویل در کتاب فوق شد. با این حال زا نظر دوتوکویل، پیوند دین و آزادی و ایمان به برادری اخلاقی انسانها موجب شد تا نابرابری های همیشگی به امر اجتماعی پذیرفته شده ای بدل نشود. (سیندنتاپ، ۱۳۷۴:

(۸۸)

تعریف و جایگاه برابری و نابرابری در نگاه توکویل را می توان در رابطه آن با مفهوم محوری کتابش تحلیل دموکراسی آمریکایی که همان واژه دموکراسی است دریافت. از نگاه وی تمایل یک جامعه برای از بین بردن نابرابری ها، مترادف با تمایلی بود که برای تسطیح نابرابریها و استوار کردن برابری در شئون مختلف جامعه دیده می شود. (دوتوکویل، ۱۳۴۷: ۳۹)

تورستین وبلن جامعه شناس آمریکایی نیز از دیگر دانشمندان معاصر است که در کتاب مشهور خود نظریه طبقه تن آسا در سال ۱۸۹۹، در چارچوب انتقاد از نمادهای ظاهری و تجملاتی طبقه مرفه، به تشریح واقعیات دنیای سرمایه داری پرداخته و یافتن دیدگاه کلی

وی درباره نابرابری در این کتاب کار چندان سختی نیست. وبلن که خود در یک خانواده مهاجر نروژی در آمریکا به دنیا آمد، با پیش کشیدن مفهوم نهادگرایی اقتصادی برای نخستین بار، کوشش های نظری را برای کاستن از نابرابری در ذات دنیای سرمایه داری آغاز کرد. نسل وبلن به دلیل مهاجر بودن و تحمیل شرایط اجتماعی محیطی، حاشیه نشین و شاید سرخورده بود. رشد و نمو وبلن در همین فضا، به رویکرد انتقادی وی نسبت به تفاوتها، نابرابریها و شکافها عینیت داد. به عنوان یک منتقد، کار وبلن بسیار موثر بود چرا که برای نقد واقعیت آمریکایی، ارزشهای آمریکایی را به خدمت گرفت. وبلن در کتاب نظریه طبقه تن آسا، با تبیین تمایز میان انجام کار شایسته انسانی در برابر سوداگری یا زحمت کشی و صلح جویی در برابر پول مداری و یغماگری، نخستین گامهای بلند انتقادی را در مقابل فایده گرایی پذیرفته شده و محبوب آمریکایی در آغازین سالهای سده بیستم برداشت. اهمیت و ظرافت کار وبلن آنجا نمایان می شود که بدانیم وی در عین پذیرش ارزش سودمندی، فایده گرایی را به گونه تلویحی رد می کند و کسب درآمد به هر شکل را ناپسند می داند. پیکان نقد وی به سوی طبقه تن آسایی نشانه رفت که برای کسب پایگاه اجتماعی، کار تولیدی را بی ارزش می شمرد و با نمایش آگاهانه و هدفمند پول و ثروت، تلاش دوچندان این قشر را برای کسب اعتبار از طریق تظاهری تقبیح می کند. از نگاه وی ثروتمندان نوحاسته ای چون واندربیلت ها، هریمن ها، گودها و دیگران نمایشی از زندگی یک طبقه برتر در آمریکای نیمه دوم سده نوزدهم را به نمایش می گذارند. بنیان دیدگاه نقادانه وبلن بر این فرض استوار است که «تراکم ثروت در دست قطب ثروتمند و برتر، بیانگر محرومیت سطوح پایینی جامعه است». (وبلن، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۰)

رفتار طبقه ثروتمند در محروم کردن طبقات ضعیف جامعه با این هدف صورت می گیرد که ناتوانی این قشرها را در پذیرش اندیشه ها و برخوردارگی از مزایای آن اثبات کند. توزیع فاحش و نابرابر ثروت و درآمد موضوعی بود که هم ذهن وبلن را به خود مشغول می کرد و هم آنکه نمایانگر بخشی از ناکامی وی در توجیه تناقض این موضوع با افزایش

مصرف تظاهری در سالهای پس از جنگ جهانی دوم در آمریکا است. این موضوع می تواند با نبود یا رو به کاهش گذاردن حجم طبقات پایینی که متکی به حداقل معیشت هستند، توضیح داده شود. از نگاه ویلن، اعمال طبقه تن آسا، طبقات پایین جامعه را به محافظه کاری می کشاند و در عین حال انباشت ثروت نزد بالاترین لایه های ثروتمند، دلالت بر بی نوایی لایه های پایین جامعه دارد. تاثیر مستقیم توزیع نابرابر ثروت در جلوگیری از نوآوری هم همین تاثیر را دارد اما کمتر. (ویلن، ۱۳۸۶: ۲۲۱)

هرچه به زمان حال نزدیکتر می شویم غلبه دیدگاههای اقتصادی بر تعریف نابرابری مشهودتر است. با این حال هنوز هم دیدگاه های جامعه شناختی در تعریف نابرابری خودنمایی می کند. در میان دانشمندانی که در زمینه نابرابری نظراتی داشته اند نام میلتون فریدمن به چشم می خورد. وی که دیدگاهی لیبرالیستی دارد در کتاب مشهور خود سرمایه داری و آزادی، قیومت دولت بر انسان را رد می کند و با اشاره به بزرگانی همچون شکسپیر، نیوتن و... نقش دولت را در تحول صورت گرفته از سوی این چهره های ماندگار تاریخی، بی ارزش می داند.

وی بر این باور است لیبرالیسم با اتکا بیشتر به دولت، به جای تکیه به نهادهای خصوصی داوطلب در جهت نیل به اهداف مطلوب کار می کرد و این چنین بود که اصطلاحاتی چون رفاه و برابری به جای آزادی ورد زبانها شد. (فریدمن، ۱۳۸۰: ۱۳۰ تا ۱۳۳)

تمرکز فریدمن بر زاویه نگاه لیبرالیستی به موضوع نابرابری ارتباط مستقیم با تعریف لیبرالیسم و مولفه های محوری آن در هر دوره زمانی دارد. این تفاوت زمانی دریافته می شود که بدانیسم لیبرال های قرن ۱۹، توسعه آزادی را عامل رفاه و برابری می دانستند اما لیبرال قرن ۲۰، رفاه و برابری را شرط لازم آزادی.

توجه فریدمن به موضوع دیگری نیز معطوف می شود می تواند به شکل غیر مستقیم بر روند توزیع تاثیر بگذارد و آن بهره مندی از فرصتهای آموزش در تعیین سطح نابرابری در جامعه است. نقایص موجود در بازار سرمایه اغلب، آموزش حرفه ای را محدود به کسانی

می کند که والدین یا سرپرستان می توانند هزینه آموزش لازم را تامین کنند، این نقایص، چنین افرادی را به یک گروه بی رقیب تبدیل می کند که به علت فراهم نبودن سرمایه لازم برای بسیاری از افراد توانا، از رقابت در امان هستند. در نتیجه، نابرابریهای مربوطه به ثروت و درآمد تداوم می یابد. وی پیشنهاد می کند دولت اقدام به سرمایه گذاری با بهره تضمین شده در زمینه تربیت نیروی انسانی کند. در این میان، موسسه ای دولتی می تواند تامین مالی کل یا بخشی از هزینه کار آموزی را برعهده گیرد و از سوی دیگر، هنرآموز هم متعهد می شود که پس از آغاز به کار، بخشی از درآمد خود را به دولت بازگرداند. با این روش سرمایه در سطحی وسیع تر در دسترس خواهد بود و در نتیجه به تحقق برابری فرصتها و کاهش نابرابری ثروت و درآمد کمک خواهد کرد. (فریدمن، ۱۴:۱۳۸۰)

یکی از عوامل رشد باور اشتراکی یا همان کمونیستی در سده اخیر، دستکم در کشورهای غربی، اعتقاد به برابری به مثابه آرمانی اجتماعی و تمایل به استفاده از نیروی دولت برای پیشبرد چنین آرمانی بوده است. با تشریح مبانی اخلاقی توزیع، توزیع نهایی درآمد و ثروت را تحت عملکرد کامل اصل اخلاقی «سهم هرکس متناسب با آنچه او و ابزارش تولید می کند است» می داند. تناسب میزان پرداختی با شکل و شیوه کار، عنصری غیرقابل چشم پوشی در برابر سازی درآمدهاست. پرداخت هزینه برابر و یکسان به دو شغل پرزحمت و آسان، به معنای دقیق کلمه نابرابری است و نقش دولتها در این روند از طریق تدوین قانون های مرتبط تسهیلگر یا جلوگیری کننده است.

فریدمن با رد این انگاره که سرمایه داری و اقتصاد آزاد بیشتر از نظامهای جایگزین باعث نابرابری می شود و پیامد ناگزیر توسعه و تکامل سرمایه داری، افزایش نابرابری بوده است می گوید: هر قدر سرمایه داری در کشوری قوی تر باشد بخشی از درآمد که در ازای سرمایه پرداخت می شود کمتر و آن قسمت که برای خدمات انسانی پرداخت می شود بیشتر خواهد بود. در حالیکه در هند و مصر نیمی از کل درآمد را درآمد حاصل از دارایی ها تشکیل می دهد در حالیکه این میزان در آمریکا یک پنجم است. فریدمن با

هنرمندی و جسارت برداشت متفاوتی از تاثیر سرمایه داری بر نابرابری را ارائه می کند که بسیار جالب توجه است.

وی می گوید: برخلاف تصور عموم، سرمایه داری به نابرابری کمتر منجر می شود و فرصت شکوفایی استعداد های انسانی را فراهم می کند. یکی از مشکلات عمده در تفسیر شواهد، ضرورت فرق گذاشتن میان دو گونه نابرابری بلند مدت و میان مدت است. دو جامعه را در نظر بگیرید: که توزیع درآمد سالانه آنها یکیست. در یکی تحول آنقدر زیاد است که دایما در حال تغییرند و در دیگری سکون حکم فرماست. روشن است که نابرابری در جامعه دوم بیشتر است؛ به واقع در یکی تحول، پویایی و تحرک اجتماعی و دیگری ایستایی و شکل طبقاتی جامعه. (فریدمن، ۱۳۸۰: ۲۰۶-۲۰۹)

البته وی در عین حال اشاره می کند که بیشتر نابرابری ها ناشی از نقایص بازار است که دولت می تواند خیلی از آنها را رفع کند. امتیازات انحصاری که دولت به برخی می دهد، خود از منابع بازتولید نابرابری است که این موضوع می تواند با تعمیم و توسعه امکانات آموزشی کاسته شود.

پیرو بوردیو فیلسوف معاصر فرانسوی هم اشاراتی درباره نابرابری دارد؛ وی تئوری شناخته شده سرمایه اجتماعی خود را در متن و بازتولید سرمایه اجتماعی می بیند و آنرا عامل مهمی در تعیین کننده طبقه بندی اجتماعی می داند. بر این اساس، سرمایه اجتماعی عاملی برای افزایش نابرابری اجتماعی است و ابزاری را در اختیار مردم طبقات بالاتر برای بازتولید وضعیت و جایگاه آنها قرار می دهد.

جان رالز یکی دیگر از فیلسوفان لیبرال قرن بیستم که ستایشگرانش وی را برجسته ترین چهره معرف لیبرالیسم می دانند تلاش ماندگاری در روشن کردن ابعاد فلسفی مفهومی همانند عدالت و برابری مصروف داشته است. از این رو به آن مفصل تر خواهیم پرداخت. نظرات رالز، که لقب موثرترین فیلسوف قرن بیستم را به خود اختصاص داده، دنیای فلسفه امروزی را متحول کرده است. رالز که با دو کتاب نظریه عدالت و عدالت به مثابه انصاف

بیشتر شناخته می شود اصولی را بیان می کرد که معین برداشت کلی لیبرال از حقوق و آزادیهای اساسی است. نکته مهم در نظریه رالز آن است که وی فقط آن دسته از نابرابری ها در ثروت و درآمد را مجاز می شمارند که به سود محروم ترین افراد باشد. وی در عدالت به مثابه انصاف به موازات محوریت مفهوم عدالت به ضرورت و در جاهای مختلف به مفهوم برابری نیز پرداخته و تلاش می کند نسبت آنرا با زندگی بشری روشن کند.

به گمان راولز، زمانی می توان شهروندان را اشخاص برابر نامید که همگی دارای کمینه لازم از قوای اخلاقی ضروری برای همکاری اجتماعی در سراسر عمر خود و مشارکت در جامعه در مقام شهروندان برابر باشند. در واقع از نگاه وی پایه و اساس برابری برخورداری از کمینه لازمی از توانمندی اخلاقی و دیگر قابلیت هایی است که ما را قادر می سازد به طور کامل در زندگی مبتنی بر همکاری جامعه مشارکت کنیم؛ پس برابری نمایندگان شهروندان در موقعیت اولیه برابری شهروندان در این موقعیت را الگوسازی می کند. نتیجه آنکه این قوای اخلاقی است که می تواند پایه و اساس برابری باشد. (راولز، ۱۳۹۴: ۴۸)

نابرابری های اجتماعی و اقتصادی به دو شرط قابل قبول هستند نخست اینکه این نابرابری ها باید مختص به مناصب و مقام هایی باشند که تحت شرایط برابری منصفانه فرصت ها با به آنها به روی همگان گشوده است و دوم اینکه نابرابری ها باید بیشترین سود را برای محروم ترین اعضای جامعه داشته باشند این اصل تفاوت است. برابری منصفانه فرصت ها مستلزم آن است که نه فقط با به مشاغل دولتی و مناسب اجتماعی به طور سوری به روی همه گشوده باشد بلکه همگان باید از فرصت منصفانه دستیابی به آنها برخوردار باشند.

جان رالز برابری منصفانه فرصت ها را به معنای برابری لیبرال می داند و معتقد است برای اینکه این برابری به اهداف خود دست یابد باید علاوه بر آنکه ملزومات عینی غیر از

ملزومات نظام آزادی طبیعی را بر ساختار اجتماعی تحمیل کرد اقداماتی در چارچوب نهادهای سیاسی و حقوقی که گرایش بلندمدت عوامل اجتماعی را می سازند انجام داد. رالز به طور ویژه به اقداماتی از جمله ایجاد نظام بازار آزاد اشاره می کند که می تواند از تمرکز مالکیت و ثروت جلوگیری کند. فراهم کردن فرصت های تحصیلی برابر برای همگان هم دیگر پیشنهاد رالز در این زمینه است. در حقیقت اگر قرار باشد شهروندان جامعه یکدیگر را به عنوان افراد آزاد و برابر به رسمیت بشناسند، گام اصلی را باید نهادهای اساسی برداشته و به شهروندان آموزش های لازم را ارائه دهند. (راولز، ۱۳۹۴: ۸۴)

وی در بخش دیگری از کتاب عدالت به مثابه انصاف می نویسد: انباشت دارایی و ثروت چشمگیری در دست شمار معدودی از افراد ممکن است موجب تضعیف برابری منصفانه فرصت ها شود. (راولز، ۱۳۹۴: ۹۳)

وی نقش ساختار در عدالت و آزادی های توزیعی موثر می داند. از این جمله رالز چنین برداشت می شود که دولت و نهادهای حاکمیتی که بخش اعظم ساختار را تشکیل می دهند نقش اصلی را در بازتوزیع ثروت بر عهده دارند. این موضوع در عین آنکه می تواند به دلیل نقش مهم دولت در تعریف و انجام وظایف حاکمیتی از جمله آموزش و نظارت بر نظام پولی و مالی درست باشد، به دلیل تحت الشعاع قرار گرفتن توان نهاد دولت به دلیل پدیدار شدن بازیگران غیر دولتی قابل نقد باشد.

رالز در عین حال، وجود نابرابری چشم اندازهای زندگی در جامعه را پذیرفته و آن را متأثر از سه عامل طبقه اجتماعی، برخورداری شهروندان از مواهب فطری و بخت مساعد یا نامساعد آنها می داند. از نگاه وی، جامعه نظام همکاری منصفانه ای نیست که میان شهروندان آزاد و برابر شکل گرفته است.

ساختار اساسی موضوع اصلی است. که از نهادهای اجتماعی تشکیل می شود که شهروندان در آن می توانند قوای اخلاقی خود را پرورش دهند و به اعضای کاملاً همکاری کننده جامعه شهروندان آزاد و برابر تبدیل شوند.

این ساختار است که به شهروندان آموزش می‌دهد خود را افراد آزاد و برابر به پندارند و برابری های اقتصادی و اجتماعی را به طرز کارآمدی تنظیم می‌کند و به جامعه این نگاه را می‌دهد که با همه منصفانه رفتار می‌شود. (راولز، ۱۳۹۴: ۱۰۱)

به نظر می‌رسد تعریف منطقی و پذیرفته شده از نابرابری درآمد و ثروت آن است که نابرابری درآمد و ثروت را باید طوری تنظیم کرد که بیشترین سود را برای محروم ترین افراد داشته باشد و برای هر اقدامی در زمینه باید نخست ببینیم در هر طرحی محروم ترین افراد چقدر حال و روزشان خوب است و سپس طرحی را برگزینیم که در آن در مقایسه با هر طرح دیگری حال و روز محروم ترین افراد بهتر شود.

رالز نابرابری های اجتماعی و اقتصادی را برای اداره امور اقتصادی و صنعتی یک دولت مدرن مجاز می‌شمارد چرا که این نابرابری‌ها هزینه های کارآموزی و تعلیم را تامین می‌کند. جامعه نوعی نظام همکاری منصفانه از نسلی به نسل دیگر در بین شهروندان آزاد و برابر به شمار می‌رود و باید این برداشت سیاسی زمینه ایجاد عدالت را میان شهروندان یک جامعه فراهم کند اما این موضوع را باید مد نظر قرارداد که جدیدترین برداشتها از نابرابریها از منظر عدالت سیاسی دیده می‌شود و معطوف به چشم اندازی از آینده است که شهروندان با انتظارات معقول در طول یک عمر بشری به دست می‌آورند. این نابرابری‌ها همان‌هایی هستند که بین سطوح مختلف درآمد در جامعه به وجود می‌آیند و خود نتیجه جایگاه افراد در توزیع مواد فطری و موقعیت اجتماعی است که در آن به دنیا آمدند. (راولز، ۱۳۹۴: ۱۳۲)

با این حال و به رغم تعریف حد مجاز برابری و به رسمیت شناختن آن توسط نگاه رالز، نظریه عدالت به مثابه انصاف، دارای دیدگاهی برابری طلبانه است و وی برای دست یابی به آن، راهکارهایی را نیز ارائه می‌دهد. از نگاه رالز یکی از دلایل و جلوه های نابرابری اقتصادی و اجتماعی در این است که عده ای از افراد جامعه در ناز و نعمت باشند در حالی که عده دیگری با مشکلات شدیدی دست و پنجه نرم کنند. راهکاری که وی برای

جلوگیری از این وضعیت ارائه می دهد آن است که نگذاریم بخشی از جامعه بر بقیه تسلط یابد. با شدت یافتن نابرابری های اقتصادی و اجتماعی، زمینه تشدید نابرابری سیاسی نیز فراهم می شود. اما داستان همینجا پایان نمی یابد و این خود به عاملی برای نابرابری در منزلت اجتماعی و کاهش عزت نفس بخش مهمی از جامعه که خود را پست و فرومایه به شمار می آورند، تبدیل می شود. دلیل دوم برای نکوهیده بودن نابرابری های اقتصادی و اجتماعی از نگاه رالز، به احتمال تسلط رفتار سلطه آمیز بخش از جامعه بر بخش دیگر آن باز می گردد. نتیجه این رفتار، آفات عظیم و برخی مفساد اجتماعی است که جامعه را از کارکرد اصلی خود بازداشته و موجب ناکارآمدی آن می شود

راز دو دلیل برای این که نابرابری فی نفسه ناعادلانه است می آورد نخستین که نابرابری های چشمگیر سیاسی و اقتصادی اغلب با نابرابری در منزلت اجتماعی توجه نمی شود و این موضوع به گسترش نوکرم آبی و یک طرف میل سلطه و تکبر می انجامد اینها موجب آفات خطیر و مفساد عظیمی می شوند نکته دوم اینکه در صورت جامعه رویه های منصفانه ای مثل بازار آزاد در انتخابات سیاسی منصفانه داشته باشد نابرابری به صورت فی نفسه موضوعی نکوهیده و عادلانه است چرا که این انحصار طلبی حاصل از نابرابری در چنین جامعه ای تاثیرات بدی از جمله ناکارایی بر جامعه می گذارد. (راولز، ۱۳۸۳: ۲۱۳-۲۱۵)

سایمون کوزنتس، پس از مارکس اولین اقتصاددانی بود که خوشبینانه به موضوع نابرابری و آینده آن می نگریست. از نگاه وی بر اساس نظریه کانت، نابرابری درآمد به طور خودکار در مراحل پیشرفته توسعه سرمایه داری و بی توجه به انتخاب های گوناگون کشورها در سیاست های اقتصادی کاهش می یابد تا به سطح قابل قبولی رسیده و تثبیت شود. سایمون این موضوع رو برای نخستین بار در مقاله ای که تحت عنوان رشد اقتصادی و نابرابری در آمدی در سال ۱۹۵۵ در مجله آمریکن اکونومیک ریویو به چاپ رساند، بیان کرد. اشاره وی در این مقاله به سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۴۸ بود که از آن به عنوان سال های

جادویی پس از جنگ نام می برند، سالهایی که در فرانسه از آن به نام سی سال با شکوه یاد می شود. (Kuznets, 1955: 1-28)

این اقدام کوزنتس نخستین تلاش جدی برای اندازه گیری نابرابری در چنین مقیاس بلندپروازانه بود. با اینکه پژوهش وی محدود به آمریکا طی یک دوره ۳۵ سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۴۸ بود، با این حال اجازه محاسبه تحول سهم هر دهک و همینطور صدک های بالاتر از سلسله مراتبی درآمدی در کل درآمد ملی آمریکا را داد و در نهایت کوزنتس توانست با موفقیت دلایل کاهش شدید نابرابری درآمدی در بین این سال ها را بررسی کند. کوزنتس پیش از انتشار این مقاله با سخنرانی در اجلاس دیترویت انجمن اقتصادی آمریکا که خود رئیس آن بود، توضیحات مقدماتی آنچه بعدها منحنی کوزنتس نام گرفت ارائه کرد.

بر اساس این نظریه، انتظار می رود نابرابری در همه جا از یک شکل منحنی زنگوله ای تبعیت کند؛ به این معنا که با شتاب گرفتن رشد اقتصادی کشورها، نخست نابرابری افزایش می یابد. سپس با گذشت دوره صنعتی سازی و توسعه اقتصادی نابرابری سیر نزولی به خود گرفته و کاهش می یابد. افزایش طبیعی نابرابری در مراحل ابتدایی صنعتی سازی در قرن ۱۹ همزمان بوده و این موج افزایشی همزمان با نیمه نخست قرن بیستم رو به کاهش می گذارد و روند در کل کاهشی می شود. علت کاهشی شدن این روند آن است که تنها اقلیتی اندک برای بهره مندی از ثروت جدی حاصل از صنعتی سازی دست به کار می شوند و بخش زیادی از جوامع از موهبت های اقتصادی آن محروم می مانند (Kuznets, 1953: 12-18).

توماس پیکتی اقتصاد دان جوان فرانسوی بی گمان شاخص ترین چهره در حوزه نابرابری است. تلاش های وی در قالب کتاب بسیار مشهور سرمایه در قرن بیست و یکم، همچنان مورد توجه است و احتمال می رود این کتاب و دیگر تلاش های چشمگیر او در حوزه نابرابری، در آینده ای نه چندان دور، جایزه نوبل اقتصاد را نصیبش کند.

با وجود نگارش مقالات متعدد در زمینه نابرابری، عمده و عصاره آرای پیکتی را می توان در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم جستجو کرد. هرچند کتاب در کل فرانسه محور است، اما مقدمه‌ای برای بررسی نابرابری در دیگر کشورها شد و پیکتی بعداً با کمک آنتونی اتکینسون استاد و سائز شاگرد خود و با بررسی حدود بیست کشور دیگر از جمله آمریکا به موفقیت بین المللی بزرگی نائل آمدند. محور اصلی بحث پیکتی در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم نابرابری و توزیع نابرابر درآمدها و ساز و کار آن است. وی بر این باور است وقتی درآمد ناشی از سرمایه بر درآمد ناشی از کار و تولید پیشی بگیرد، نابرابری افزایش می یابد. (پیکتی، ۱۳۹۴: ۹)

پیکتی را می توان از نوع اندیشمندان سوسیال دموکرات رادیکال خواند که دیدگاهش از سرچشمه مارکس در نظام سرمایه‌داری آب می خورد اما برخلاف بدبینی مارکسیستی به دولت، بر این باور است که مشکل کارکردی نهادها را می توان از طریق رژیم نهادی جدید رفع کرد؛ رژیمی که شیوه تولید را اجتماعی گرایانه تر و توزیع درآمد و ثروت را عادلانه تر کند. (پیکتی، ۱۳۹۴: ۲۷)

بسیاری از نقدهایی که متوجه پیکتی است بر مداریکسانی نقطه عزیمت وی با مارکس می گردد، با این حال باید گفت به رغم توجه هر دو به نقش سرمایه، قیاس آنها منطقی نیست. پیکتی هر چند توجه جدی به توزیع درآمد از مارکس به عاریت می گیرد اما در باوری کاملاً متضاد با وی، فعالیت خصوصی را می پذیرد.

از نظر پیکتی حقیقت عوامل موثر بر توزیع درآمد و بهره‌وری عوامل تولید، ثروت موروثنی و انباشته طبقه ثروتمند جامعه است. هرچند وی با برداشتی متفاوت از مارکس به منطق وی نزدیک می شود، ولی برخلاف وی که عوامل و روابط تولید را در نابرابری موثر می داند، انباشت سرمایه را دلیل افزایش فاصله طبقاتی بیان می کند. از سوی دیگر، مارکس منطق انباشت سرمایه را واکاوی می کند در حالیکه پیکتی با این موضوع کاری ندارد.

بخشی از دیدگاه های پیکتی در نقد نظرات پیشینیان است. وی در مقدمه کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم، به دیدگاه کینز مبنی بر نقش دولت در مدیریت تقاضای موثر اشاره می کند و با رد آن می نویسد:

"این اقتصاد نیست که به صورت خودکار تقاضا و عرضه را تعطیل می کند تقاضای کل ممکن است به دلیل افت ناشی از نا اطمینانی به آینده کاهش یابد." (پیکتی، ۱۳۹۴: ۲۰)

وی در نقد نظرات کوزنتس و با رد درستی منحنی مشهور وی هم می نویسد رشد اقتصادی موجب کاهش نابرابری نمی شود بلکه بالا رفتن نرخ بازده ثروت، موجب نابرابری بیشتر می شود..

از نگاه پیکتی این ثروت موروثی است که موجب موفقیت مالی یک عده می شود و افرادی که فاقد آن هستند در مسیر رقابت، عقب مانده و به این شیوه است که شکاف نابرابرانه ایجاد می شود. (پیکتی، ۱۳۹۴: ۳۳)

خوشبینی و مثبت اندیشی کوزنتس در قبال نقش رشد اقتصادی در کاهش نابرابری مورد نقد شدید پیکتی بوده است. به گفته وی رشد اقتصادی مدرن و توزیع دانش، هرچند ما را از وقوع یک فاجعه مارکسیستی نجات داده است اما ساختارهای عمیق سرمایه و نابرابری را تعدیل نکرده است.

وی برخلاف نظر کوزنتس، کاهش نابرابری در فاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۸، را ناشی از روند طبیعی رشد اقتصادی ندانسته و در عوض این امر را معلول، از بین رفتن سرمایه موروثی ثروتمندان در خلال جنگ می داند. در حقیقت این کاهش چشمگیر، حاصل درگیری مردم در جنگ بوده نه فرایند طبیعی و آرام تجهیز بین بخشی. (پیکتی، ۱۳۹۴: ۳۵)

از دیدگاه وی چنین بر می آید که با رونق دوباره بازارها، توزیع نابرابر ثروت دوباره جان گرفته است. افزایش نابرابری در سالهای دهه ۱۹۷۰ به بعد تا حدی موید ادعای پیکتی است با این حال، توزیع ثروت همواره امری سیاسی بوده و این موضوع می تواند از طریق سازوکارهای اقتصادی به شدت تغییر جهت دهد. همانگونه که کاهش نابرابری که در

بیشتر کشورهای توسعه یافته در فاصله ۱۹۱۰ تا ۱۹۵۰ بیش از هر چیز نتیجه جنگ و سیاست‌های اتخاذ شده دولتها برای پرداخت به شکل‌های جنگ بود، تجدید حیات نابرابری از دهه ۱۹۸۰ هم نتیجه تحولات سیاسی حاکم بر کشورها و نظام بین‌الملل ارزیابی می‌شود. نسخه ای که پیکتی برای کاهش نابرابری جهانی پیشنهاد می‌کند، همانا اعمال مالیات تصاعدی پیشرفته بر ثروت جهانی به مثابه مهمترین راهکار برای عادلانه کردن توزیع ثروت و درآمد است. (پیکتی، ۱۳۹۴: ۶۵۳)

در زمانی که نرخ رشد پایین و درآمد حاصل از دارایی‌های سرمایه‌ای بالا باشد، مجموعه ای از نیروهای واگرایی وارد عمل می‌شوند، فرایند انباشت و تمرکز ثروت را تشدید کرده و به تهدیدی برای برابری تبدیل می‌شوند. از سال زمان انتشار این کتاب در سال ۲۰۱۲ به بعد، نقدهای بسیاری بر آن شده است که کلیدی بودن مباحث مطرح شده در آنرا نشان می‌دهد. در دو نقد از مهمترین نقدها، دیوید هاروی، جغرافیدان سرشناس و نویسنده کتاب محدودیت‌های سرمایه، روش پیکتی مبنی بر تغییر نظام مالیات بر درآمد جهانی و مالیات تصاعدی را رد می‌کند. استدلال هاروی این است که وجه طبقاتی مبارزه بر سر نابرابری درآمدی و امکانات اقتصادی، یعنی تشکیل اتحادیه‌های کارگری و وضع حداقل دستمزد، در عمل کارآمدتر است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشش شد تا با بررسی متون فلسفی از یونان باستان تا عصر حاضر، به سیر تحول مفهومی نابرابری در در آراء و اندیشه‌های سیاسی فیلسوفان پرداخته شود. دیدگاه‌های مختلف در این مقاله نشان می‌دهد تعاریف نابرابری تابعی مستقیم از شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جوامع بوده است. در قرون وسطی و در روزگار سیطره کلیسا بر پادشاهی، نابرابری همانند یک اصل پذیرفته شده و گاه به معنای نتیجه یک گناه تعریف شده است. قرن‌ها، پذیرش این حقیقت به عنوان قانون طبیعی، معیار و پایه

اندیشه ورزی به شمار رفته و اصلی خدشه ناپذیر به شمار می رفت. همزمان فرایند بعد بخشی به نابرابری هم به کندی جریان داشت. این روند دستکم تا سده ۱۷ میلادی و ظهور دانشمندانی از جمله نیکولو ماکیاولی ادامه داشت و در این دوران پرداختن به مبحث نابرابری بر پایه مفروضات قرون وسطایی از جمله قانون طبیعی صورت می گرفت. پیش از آن تقابل دیدگاههای هابزی و کانتی و اختلاف بر سر سرشت انسانی در نگاه فلسفی به نابرابری نیز خود را نشان می داد. با وقوع انقلاب صنعتی در انگلستان و انقلاب کبیر در فرانسه و شتاب بخشی به روند بازناندیشی آراء اندیشمندان پیشین، تحول در تعریف مفاهیم هم سرعت بیشتری به خود گرفت. نزدیک به دو سده بعد، سرمایه، کتاب تاریخ ساز مارکس، مبدا تحولات مفهومی در تعریف نابرابری شد و با توانست با بهره گیری از متغیر روابط تولید، جنبشی جهانی علیه نابرابری و سرمایه داری را به راه بیندازد. از این تاریخ به بعد وجه اقتصادی بر وجه جامعه شناختی نابرابری چیره گشته و اقتصاد دانان طلایه دار واکاوی مفهومی آن شدند. در دو قرن نوزدهم و بیستم، نابرابری با ابعاد هنجاری بیشتری همراه شد و این موضوع در آراء فیلسوفان اخلاق گرایی چون راولز بیشتر نمود داشت. همزمان، نابرابری از سرشت مفهومی کلی و انتزاعی خود فاصله گرفت و به کمک آمار، محاسبه پذیرتر شد. در این دوره، در کنار تعاریف بنیادی، شکل اقتصادی نابرابری مورد توجه قرار گرفت و راهکارهایی برای تعدیل یا کاهش آن ارائه شد. راولز، این موضوع را از طریق بهرمندی بیشتر اقشار کم برخوردار از ثروت ملی، فریدمن از طریق المانهای آموزشی، بوردیو از طریق تقویت سرمایه اجتماعی و این روزها پیکتی از طریق تقویت قانون مالیات تصاعدی دنبال کرده و می کنند. با این حال به رغم کوشش های بسیار تاریخی برای درک موضوع نابرابری، سرشت منازعه برنگیز این مفهوم همچنان عقل بشری را به خود معطوف کرده و پایانی بر این بحث ها متصور نمی توان شد. با توسعه شاخص های حیات بشری، نابرابری مفهوم گسترده تری به خود گرفته و تحدید آن در معنای درآمدی، دیگر ابزار کارایی برای شناخت آن نخواهد بود. مفاهیمی چون نابرابری منزلت، نابرابری ثروت،

نابرابری سرمایه، نابرابری سیاسی و نابرابری اطلاعاتی، با ظهور خود، مسیر شناخت بشری در این راه را دستخوش تغییر خواهند کرد.

فهرست منابع:

- تامس جونز، ویلیام (۱۳۷۶). خداوندان اندیشه سیاسی جلد دوم، ترجمه علی رامین، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- دو توکویل، الکسی (۱۳۴۷). تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای، تهران: انتشارات زوار.
- دورانت، ویل (۱۳۵۷). تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- راولز، جان (۱۳۸۳). عدالت به مثابه انصاف، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: انتشارات ققنوس.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۸). آناتومی جامعه، تهران: نشر انتشار.
- سیدنتاب، لری (۱۳۷۴). توکویل، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات طرح نو.
- فاستر، مایکل ب (۱۳۵۸). خداوندان اندیشه سیاسی جلد اول، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فریدمن، میلتون (۱۳۸۰). سرمایه داری و آزادی، ترجمه غلامرضا رشیدی، تهران: نشر نی.
- لنکستر، لین (۱۳۷۶). خداوندان اندیشه سیاسی جلد سوم قسمت سوم، ترجمه علی رامین، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- کوئن، بروس (۱۳۹۲). درآمدی بر جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات توتیا.
- لنکستر، لین (۱۳۷۶). خداوندان اندیشه سیاسی جلد سوم قسمت سوم، ترجمه علی رامین، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- مارکس، کارل و انگلس، فردریش (۱۳۹۵). ایدئولوژی آلمانی، ترجمه تیرداد نیکی، تهران: انتشارات آهنگ.
- ناموسکا، گائتا و برتو، گالتون (۱۳۷۷). تاریخ عقاید و مکتب های سیاسی از عهد باستان تا امروز، ترجمه حسین شهیدزاده، تهران: انتشارات مروارید.
- ویلن تورستین (۱۳۸۶). نظریه طبقه تن آسا، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی
- RASMUSSEN DENNIS C., (2016), The Problem with Inequality, According to Adam Smith, available at:

<https://www.theatlantic.com/business/archive/2016/06/the-problem-with-inequality-according-to-adam-smith/486071/>

- Kuznets Simon, (1955), Economic Growth and Income Inequality, The American Economic Review, Vol. 45, No. 1. (Mar., 1955), pp. 1-28
- Kuznets Simon and Jenks Elizabeth,(1953), Shares of Upper Income Groups in Income and Savings, New York: National Bureau of Economic Research.